

خیلی از شاه متشکر شدند و از صدر اعظم نیز که توسط امام جمعه را قبول نکرده است . روز دوشنبه ۱۵ صفر ۱۳۲۷ - امروز داکین را عموماً بسته و تعطیل کرده‌اند . از قرار گفته جناب مصدق‌الذاکرین ، مجدداً اسلام و رفقایش را گرفتار و در اسفهان حبس نموده‌اند .

طرف عصر را رفته منزل جناب آقا میرزا ابوالقاسم ، در آنجا شنیدم نایب‌السلطنه يك نفر از سفارتی‌ها را طلب نموده که با او صحبت دارد ، جناب حاج سید محمد صراف رفته و مذاکراتی در باب مشروطیت کرده‌اند ، که اگر ملت از چند فصل از فصول قانون اساسی چشم‌پوشد من دستخط مشروطیت را صادر کنم .

شب گذشته میر هاشم آقا تبریزی را گلوله انداخته‌اند ، ولی تیر از او رد شده به آدم او خورده و نوکرش مقتول شده است .

روز سه‌شنبه ۱۶ صفر [۱۳۲۷] - امروز را رفته در پستخانه ، مبلغ ده تومان از جناب شوکت الوزاره بعنوان قرض خواستم ، نه تومان را گرفتم و قبض ده تومان دادم که يك تومان دیگر را بعد بگیرم ، ان‌شاءالله پس از یکماه دیگر کار سازی دارم . از آنجا رفته منزل جناب ذوالریاستین ، در بین راه جناب شیخ‌الملک کرمانی را ملاقات نمودم که از کرمان آمده بود و مدتی بعنوان ریاست عدلیه کرمان ، در کرمان بوده است . خیلی شکایت از کرمان و کرمانی‌ها و صاحب اختیار حاکم کرمان نمود ، بحدی که بنده نگارنده را از وطن خود و همشهری‌های خود مأیوس نمود . و نیز شنیدم که خراسان و کرمان و شیراز مغشوش و در هم است . نیرالدوله هم بعنوان حکومت خراسان از طهران حرکت کرده است .

در منزل جناب ذوالریاستین شنیدم که ستارخان بتوسط سفارت اطیش تلگرافی به سفارتخانه‌ها کرده است که : « اردوی دولتی عوض اینکه با مجاهدین مسلح آذربایجان جنگ کنند ، ریخته‌اند به‌دهات اطفال را به آتش می‌سوزانند ، و زنان را شکم‌پاره می‌کنند ، در هیچ مذهبی و شریعتی اطفال و زنان را گناهی نیست ، » الی آخره . سفیر اطیش کاغذی نوشته است به سعدالدوله وزیر امور خارجه ، که « این تلگراف را ملاحظه کنید و اگر از این عمل شنیع منع نکنید ، سلب دوستی دول و ملل متمدن را از ایران کرده‌اید ، الخ .

سواد مکتوبی که از طرف یکی از سفراء ، به جناب سعدالدوله وزیر امور خارجه نوشته شده از این قرار است :

به تاریخ ۱۱ شهر صفر ۱۳۲۷ / ۴ مارس ۱۹۰۹

جناب مستطاب اجل اشرف عالی سعدالدوله وزیر امور خارجه دولت علیه ایران دام اقباله ، با کمال افتخار خاطر مبارک آن صاحب اشرف را مستحضر

می‌داریم که دیروز تلگرافی قریب به مضمون ذیل از تبریز و اصل :

اردوی دولتی در مقام محاربه با ملت ، به‌عوض اینکه علی‌الرسم با مجاهدین مسلح ملت که برای استرداد حقوق حقه خود قیام و تا آخرین قطره خون خودشان ایستاده‌اند جنگ نمایند ، در نهایت وحشیگری و بیرحمی بر اهالی دهات بی سلاح بیطرف اطراف محله حمله نموده ، زنان و اطفال بیچاره را می‌کشند و خانه‌ها را آتش می‌زنند . عموم نمایندگان دول متحابه را بر صدق این فضاحی و وحشیگری شاهد و از این حرکات وحشیانه نسبت به اهالی بیطرف دهات ، سخت پروتست می‌نمائیم . امضاء فدائی ملت ستار .

بعلاوه اینکه مسؤولیت دولت علیه ایران را در بساب جان و مال اتباع دول متبوعه دستدار به آن جناب اشرف تذکار می‌نمائیم . وظیفه خود می‌دانیم عرض نمائیم که از این اقدامات و رفتار مزبوره اردوی دولت علیه ایران نسبت به اهالی بیطرف دهات ، که گذشته از این تلگراف بواسطه سایر اطلاعات و اخبارات که صحتش مشخص و ثابت شده ، عالم انسانیت و ممالک متمدنه عالم را متأثر و سلب موافقت آنها را از دولت علیه ایران خواهد کرد .

وزیر امور خارجه ، تلگراف را حضور اعلیحضرت ، ارائه داده و از طرف شاه تلگراف کرده‌اند که اردوی دولتی متعرض اطفال و زنان نشوند .

طرف عصر سعید خان نوکر مجدالاسلام آمد بنده منزل و گنت : شهرت گرفته است مجدالاسلام را در اصفهان کشته‌اند ، تلگرافی هم به او کرده‌ام و از سلامتی او استفسار کرده‌ام ، هنوز جوابی نرسیده است . گفتیم : کشتن مجدالاسلام دروغ است و رفته است به کرمان ، جواب تلگراف هم هنوز دیر نشده است . بازارها امروز تماماً بسته است .

روز چهارشنبه ۱۷ صفر ۱۳۲۷ - امروز بازارها بقرار هر روز بسته و تعطیل است . در باب آذربایجان و رشت خیلی اخبار مسموع می‌شود .

روز پنجشنبه ۱۸ صفر [۱۳۲۷] - امروز نیز بازارها بسته و تعطیل عمومی است . شیراز و خراسان نیز تعطیل کرده‌اند . اهالی رشت تا نزدیکی قزوین را متصرف شده‌اند . سردار معتضد هنوز در قم است ، حکومت اصفهان را داده‌اند به سردار معتضد ، ولی جرأت بیرون رفتن از قم را ندارد .

روز جمعه ۱۹ صفر [۱۳۲۷] - بازارها و سراها امروز نیز بسته است . حکومت طهران را داده‌اند به مفاخرالملك وزیر تجارت و محاکمات تجاربه راجع به عدلیه شد ، دیگر از برای نظام الملك بهانه نمی‌باشد . حکومت کرمان را باز راجع به صاحب اختیار کرده‌اند . در تبریز هم گویا مسلماً فتح با ملت بوده است . روزنامه مساوات و صور اسرافیل

هم شنیدم آمده است .

روز شنبه ۲۰ صفر [۱۳۲۷] - امروز به ملاحظهٔ اربعین ، عموم داکین و سراها حتی ادارات تعطیل است .

طرف عصر را رفتم منزل مجدالاسلام ، تلگراف سلامتی مجد ، از اسفهان به تاریخ ۱۸ شهر حال ، با کاغذ او رسیده است . معلوم گردید اشتها رات دروغ بوده است . در وقت مراجعت ، آقا میرزا نورالله خان پسر موقت السلطنه را دیدم ، که از رشت آمده بود قزوین و از قزوین رفته بود همدان و از همدان آمده بود طهران . گفت : رشت خیلی منظم بود و به مشروطیت رفتار می کنند ، در قزوین هم مذاکره بود ، ولی در همدان بواسطهٔ تحسن به قونسلخانه ، هنوز انجمن ولایتی را تشکیل نداده اند . و گفت : همه جا شلوغ و منشوش می باشد . در باب تبریز مسموع گردید اردوی دولتی را متفرق نموده اند . وضع طهران خیلی خراب است . مردم گرفتار به خود ، پول کمیاب ، احدی يك شاهی به قرض نمی دهد . بندهٔ نگارنده از جناب شوکت الوزاره خیلی ممنون شده که ده تومان به عنوان قرض به بنده داد که یکماه دیگر به ایشان بدهم . با اینکه بندهٔ نگارنده خیلی دوست دارم و از خیلی اشخاص طلب دارم ، ولی از اینکه این ده تومان را به عنوان قرض گرفته ام خیلی متشکرم ، حالا می دانم که دوست کمتر پیدا می شود ، افسوس هزار افسوس که بیست سال در طهران عمر و وقت خود را تلف کردم و ندانستم که این مخلوق و این مردم زمانه چه قدر بد مردمی می باشند . جز فضل و مرحمت خدا ، دیگر هیچ کس به درد نمی خورد .

امروز تلگرافی به رشت مخابره شده است ، که صورت آن از این قرار است ، از قرار نقل از روزنامهٔ « جهاد اکبر » و « خراسان » به تاریخ امروز :

تلگراف از طهران به رشت

سپهدار ولی خان! بواسطهٔ نمک به حرامیت از تمام امتیازات و شوونات دولتی خلعت کردیم . و دهات را حکم به خالصگی فرمودیم ( محمد علی شاه ) .

جواب از رشت

حمد خدای را که به محض سلب شدن شوونات دولتی ، از آن ننگ و عارهایی یافته ، و ملک مرا کسی نمی تواند خالصه کند ، و آن سبب ب شکست و آن پیمان ریخت ، ( محمد ولی ) .

روز یکشنبه ۲۱ صفر [۱۳۲۷] - امروز بازارها بسته است ، آنچه که تصور می کردیم شاید بعد از اربعین بازارها را باز کنند ، وقوع نیافت . و با اینکه حکومت مفاخرالملك را مردم بهتر از حکومت مؤیدالدوله طالب و راغب بودند و محتمل بود که آنها را گول زده و یا به وعده و وعید ساکت نماید و بازارها را باز نمایند ، لکن هیجان و حرارت مردم را تسکین

نمود ، و مانند هر روز بازارها را بسته ، بر جمعیت متحصن حضرت عبدالعظیم افزوده گردیده است . آقا سیدعلی آقا ، خیال داشته است منبر رود ، خدام آستانه و قزاقها مانع شد [ند] . اعتمادالتولیه با مردم سخت گیری و بد رفتاری می نماید . از طرف سفارتی ها هم اقدامی نشده است ، معقولانه بدون حرکت نشته اند .

از آذربایجان هم سخنی تازه شهرت ندارد ، جز اینکه سردار ارشد گلوله خوردنش یقینی است ، و شاید هم تلف شده باشد . در باب عین الدوله حرف بسیار زده می شود ، بعضی می گویند او را کشته اند ، برخی می گویند به طرف فرنگستان فرار کرده است . از اصفهان هم حرکتی نشده است ، نجیبانه و معقولانه رفتار می نمایند . از شیراز و خراسان و کرمان ، اخبار اغتشاش شنیده می شود ، دیگر العلم عندالله .

اجناس طهران این ایام ، ارزان است ، دیگر نمی دانیم از کم پولی است و یا سبب دیگر دارد . نان یک من تبریز هفتصد دینار ، گوشت یک من شش هزار است ، هیزم خرواری پانزده هزار الی دو تومان است ، قند یک من پنجهزار ، تریاک مثقالی ده شاهی می فروشند ، سبب گرانی تریاک نا امنی راه و نیاوردن از یزد و کرمان است .

دوستان مشروطه خواه را کمتر ملاقات می کنم . دوستان و آشنایان مستبد را هم میل ملاقات ندارم . بعضی اوقات یعنی هفته ای یک دفعه یا دو بار ، جناب آقا میرزا ابوالقاسم را ملاقات می کنم ، برای دو مطلب ، یکی به دست آوردن بعض اخبار که در این تاریخ خود درج کنم ؛ دیگر آنکه اگر وقتی مرا در دولت متهم سازند به دردم بخورد . با اینکه یقین دارم جز فضل خدا ، چیزی به درد نمی خورد ، و اگر صدمه وارد آید این آقا هم مانند سایرین خواهد بود . بلی ، نه دوست مشروطه خواه و نه آشنای مستبد ، هیچ یک در روز احتیاج به کار نمی آید . ولی یک نفر دوست دارم که بقدر یک شاهی از او به من فایده نمی رسد ، چیزی که هست ضرری هم به من ندارد و آن جناب ذوالریاستین کرمانی است که دوستی او خالص است و هفته ای یک دفعه ، این دوست قدیمی از من دیدنی می کند . در واقع این شخص بزرگوار نقطه مقابل مجدالاسلام است که یادش بخیر ، هر چه مجدالاسلام مودی و متقلب بود و منافق و دورو ، این شخص صاف و ساده و بی غل و غش است ؛ که سی سال است چه در کرمان و چه در این پایتخت ، با این شخص مراوده دوستانه داشته و دارم و یکشاهی بلکه بقدر خردلی از این شخص نجیب تکدر خاطر ندارم و ضرری از او به من نرسیده است ، خداوند او را حفظ فرماید .

روز دوشنبه ۲۴ صفر ۱۳۲۷ - امروز بازارها بقرار هر روز بسته است . در این مقام ، مناسب است که تاریخ تولد نورچشمی میرزا حسین را تجدید کنم چه امروز ، روز مولود این طفل عزیزم است که شب سه شنبه ۲۲ شوال خداوند او را به من ارزانی فرمود . و امروز این طفل داخل در ماه پنجم می شود و این طفل به نظرم با هوش است . دو سه روز

است که مادرش او را به غذا خوردن عادت می‌دهد. امیدوارم که خداوند این طفل را سلامت بدارد. نور چشمی حاجی میرزا علی برادر بزرگترش خیلی مظلوم و معقول به نظر می‌آید. در شب سه‌شنبه ماه ذی‌الحجه سال ۱۳۲۳، خداوند میرزا علی را به من مرحمت فرمود. و آن ایام که وقت تولد او بود، وقتی بود که آقایان از حضرت عبدالعظیم مراجعت نموده و به وعده‌های عین‌الدوله منتظر افتتاح عدالتخانه بودند، از مشروطه حرفی نبود. و میرزا علی، الیوم، سنش چهار سال و دو ماه است، که تقریباً دو ماه از سال پنجم را طی نموده؛ هر قدر میرزا علی معقول و ساکت و بی‌گریه و صدا بزرگ شده، این میرزا حسین بر خلاف او می‌باشد. خداوند هر دو را سلامت بدارد. و از خوابهایی که برای علی دیده‌ام امیدوارم شخص بزرگی بشود، و خداوند او را سلامت بدارد، که به درد آخرت من بلکه بخورند. و امیدوارم که خداوند این دو طفل را زنده بدارد، که در رکاب مولا و آقای من و خود، حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله فرجه خدمت نمایند و اظهار ایمان و عقیده مرا خدمت آن بزرگوار بنمایند. چه به مقتضای علائم و اخبار امیدوارم که ظهور موفور السرور آن حضرت نزدیک باشد، بحدی امیدواری دارم که می‌توانم بگویم این دو طفل اگر زنده بمانند و خداوند آنها را زنده بدارد، زمان آن حضرت را درک کنند. و چون احتمال می‌دهم شاید زنده بمانند و شاید با سواد شوند، این چند سطر را برای آنها می‌نویسم:

ای طفلان عزیزم، ای پسرهای از جان عزیزترم، اگر خداوند مقدر کرده باشد و زنده ماندید و زمان ظهور آقایان را درک نمودید، سلام مرا حضور آن حضرت برسانید عرض کنید: ای آقای ما و ای صاحب اختیار ما، ای حجت خدا، ای ولی عصر، ای وصی پینمبر، ای محمد بن الحسن (ع)، پدر ما میرزا محمد کرمانی معروف و مشهور به ناظم‌الاسلام، متدین به‌دین جدت بود و منتظر ظهورت. ای بزرگوار، ای خانواده بزرگواری، او را در زمره دوستان قبول فرما و عفو گناهانش را از خداوند تبارک و تعالی بخواه. ای صاحب‌الامر، ای خلیفه خداوند در عالم، صدماتی که به پدر ما در این دنیا رسید، تو می‌دانی، پدر ما امیدش به کرم و بزرگواری تو بود و در زمره شیعیان و دوستان محسوب بود.

ای فرزندان من، اگر خودتان ظهور آن حضرت و فیض حضور و زمانش را درک نکردید، این چند سطر را برای فرزندان خود بگذارید و آنها را وصیت کنید که آنها یا فرزندان آنها این عرض مرا حضور آن حضرت برسانند و این بنده عاصی را از معتدین و مؤمنین به طریقه اثنی عشریه، در حضور آن حضرت بشمارند، و در رکاب آن حضرت، پدر و یا جد خود را یاد کنید، و یا

لبتنی كنت معكم فافوز فوزاً عظيماً ..

اگر کسی غیر از اولاد من این تاریخ را بخوهد استنساخ کند و یا طبع نمایند ، اگر خواستند تصرفی در آن بنمایند ، مستدعیم این چند سطر را بعینه بنویسد و تصرفی در آن نکند که روح مرا شاد کرده‌اند . و چه قدر راضی و خشنود خواهم بود ، که خواننده این تاریخ چه از اولاد و چه غیر اولاد ، در این مقام ، روح مرا به طلب مغفرت شاد فرمایند و این چند سطر را ، یداً بید ، به آقام و مولایم برسانند :

و السلام عليك يا حجة الله ، السلام عليك يا بقیة الله ، السلام عليك يا صاحب الزمان ، السلام عليك يا اهل بيت النبوة و يا معدن الرسالة ، السلام عليكم و رحمة الله و بركاته .

از خداوند عالم و خالق و روزی ده خود متشکرم ، که مرا توفیق عنایت فرمود که این چند سطر را در این صحایف نوشتم . و چون این در خانه ، جای نا امید نیست ، پس امیدوارم که به نظر آن حضرت برساند .

باری اخبار و مسموعات امروز که در اول نوشتم ، بازارها امروز بسته و بقرار هر روز است ، الآن که طرف عصر است صدای چند تیر تفنگ نیز شنیدم . از تبریز در جواب تلگراف سفارتی‌ها نوشته‌اند که شما اگر وکیل ملت می‌باشید ، با دولت طرف گفتگو و سؤال و جواب شوید و الا شما را حق برطرف شدن نیست .

از طرف رشت جمعی وارد قزوین شده ، پسر غیاث نظام و جمعی از صاحب منصبان و سوارهای دولتی را کشته‌اند . میرزا ابوالقاسم خان نوری حاکم قزوین که سابقاً نوشتم او را کشته‌اند و دروغ بود ، در این واقعه او را فرار داده‌اند .

آقا سید ریحان‌الله امروز علناً حمایت ملت را نموده است و گفته است : من در خانه خود خدمت می‌کنم و چون عمر خود را کرده‌ام و به دنیا امید ندارم ، پس ، از کشته شدن بیم و هراسی ندارم و در خانه خود می‌گویم آنچه باید بگویم و می‌کنم آنچه را که باید بکنم .

حاج شیخ مرتضی آشتیانی هم عازم بر مهاجرت حضرت عبدالعظیم شده است ، گویا از دم دروازه اسباب‌های او را برده‌اند به قزاقخانه و ممانعت کرده‌اند . آقا میرزا مصطفی آشتیانی برادر ایشان هم گویا عازم بر مهاجرت شده است .

روز سه‌شنبه ۲۳ صفر ۱۳۲۷ - امروز بازارها بقرار هر روز بسته است . بنده نگارنده رفتم منزل جناب حاج محمد حسنخان که از دوستان قدیمی بنده می‌باشند ، دیدنی از ایشان کرده يك تومان پول از ایشان گرفته ، قدری دیگر هم تا پانزده الی بیست تومان از ایشان قرض خواسته ، بنا شد فردا از یکی از دوستان خودشان برایم قرض کند . از

آنجا رفتن منزل جناب آقا یحیی که با جناب آقا شیخ محسن خان نشسته و صحبت می داشتند ، قدری هم آنجا نشسته در مراجعت دم اراک ، زنان بسیار جمع شده بود که متجاوز از دو هزار نفر بودند که متوالیاً می آمدند و می رفتند ، از برای بجا آوردن عمل مرسوم و عادی هر ساله را که در شب چهارشنبه آخر صفر است .

در این روز که سه شنبه شب چهارشنبه است ، بخصوص چهارشنبه آخر صفر و آخر سال است ، که زنها و مردان ساده که بخت بسته می باشند ، برای گشادگی بخت و رو آوردن اقبال و برطرف شدن کسالت و نکبت ، باید در عصر سه شنبه مزبور ، از زیر نقاره خانه و زیر توپ مروارید بگذرند ، چند نفر توپچی که هیچ وقت پاسبانی و محافظتی از این توپ موسوم به مروارید که رو بروی نقاره خانه گذارده شده است ندارند ، هیچ زمانی احدی در نزدیکی توپ نیست که اقلاً او را از گرد و غبار و برف و باران محافظت نمایند لکن در این روز ، سه چهار نفر توپچی به امر امیر توپخانه ، آنجا حاضر می شوند ، هر کس می خواهد از زیر توپ بگذرد ، باید نیازی به اینها بدهد ، از یکشاهی گرفته تا یک تومان . هر کس بر حسب شأن خود ، نیاز را می دهد و توپچی و پاسبان موقتی ، او را از زیر توپ رد می کند ، آنوقت به مبارکی از زیر نقاره خانه رد می شود و اگر این ذهاب و ایاب ، مصادف شود با وقت غروب آفتاب که صدای نقاره بلند باشد ، دیگر بهتر و اگر مرد بخت بسته در این اثناء نظرش به زن خوشگل افتد و یا زنی بخت بسته نگاهش به جوانی مطبوع و [مورد] پسند افتد ، این را فال و تنال می گیرند بر گشادگی و مساعدت اقبال ؛ و اگر بر خلاف ، زن بدگلی و یا مرد پیری را نظر افتد ، بر خلاف ، تطیر و بد فالی است . پس مردمان بدگل و زنان پارسا را در این مکان اگر کسی ببیند جز فحش و بد گوئی ، دیگر در باره او چیزی نیست ، مگر آنکه زنان بدگل ، روی خود را باز نکنند ، آن هم از جهتی بد است که زن در [این] مکان روی بسته باشد ، که خود بستگی روی دلالت دارد بر بستگی کار ، هم برای ناظر و هم برای منظور . پس اغلب اوقات لاس زنها و بخوبرها [۴] در این روز در این مکان ، به این عمل اشتغال دارند . پس بنده هم جز گذشتن از خیابان چاره نداشته و صرفه را در تند رفتن از این مکان دانسته ، که هم رضای خالق در آن بود و هم خرسندی مخلوق که شخص چهل و هفت ساله در آنجا نباشد .

باری مذاکرات با جناب آقا یحیی و جناب آقا شیخ محسن خان خیلی با ملاحظه بود ، زیرا که از قرار گفته جناب آقا یحیی که از کسی شنیده بود ، آقا شیخ محسن خان در عداد راپورت نویسان و خفیه نویس مخصوص است . . . به این جهت خیلی ملاحظه بود ، اگر چه بنده نگارنده ، نسبت به برادر ایشان آصف الممالک ، بعضی نصایح را نموده و به اشاره و کنایه ، پاره ای از مطالب را گفته ، دیگر خدای داند چه قدر دروغ امشب به مبادی

عالیه برسد .

در باب سردار ارشد ، آقا شیخ گفت تیر خورده است ، ولی تلگرافی از سردار به آصف‌الممالک آمده است که دوستان را سلام رسانیده بود . در نزدیکی قزاقخانه و جاهای دیگر ، بنای بستن سنگرها می‌باشد که برای دولت سنگر می‌بندد [۴] .

گویا قرار گرفته است که فردا مجلسی در دربار منعقد گردد که در باب شرایط افتتاح مجلس مذاکره کنند . حاج شیخ فضل‌الله هم چند قبضه تفنگ از دولت خواسته ، سی قبضه تفنگ داده‌اند که محافظت خود را نماید .

روز چهارشنبه ۲۴ صفر ۱۳۲۷ - امروز خانوادهٔ مجد الاسلام آمدند بنده منزل . از سعید نوکرش ، از حالات مجد الاسلام پرسیدم ، گفت تلگراف سلامتی او آمده است ، کاغذی هم نوشته است ، پنجاه تومان حواله به حاجی معین‌التجار بوشهری کرده است ، که نصف را برای مجد الاسلام برات بفرستم و نصف را مخارج برای خانهٔ او بدهم . گفتم معین‌التجار پول را داد؟ گفت تا نشان‌دادم فوراً پول را داد و گفت سلام مرا برای مجد بنویس ؛ حالا می‌خواهم بیست و پنج تومان برات برای مجد بفرستم گفتم : می‌گویند مجد الاسلام مقصر دولت بوده و فرار کرده است . گفت : اگر مقصر بود ، ماهیانهٔ او را قطع می‌کردند ، پس حالا که قطع نکردند معلوم می‌شود مقصر دولتی نیست ، و این سعیدخان خیلی بد می‌گفت از مجد الاسلام .

طرف عصر جناب آقا یحیی و جناب آقا شیخ محسن‌خان آمدند بنده منزل ، قدری مذاکره از دولت و ملت به‌میان آمد ، لکن جناب آقا یحیی خیلی احتیاط می‌کرد . بنده هم قدری گله از آصف‌الممالک و رکن‌الممالک که یکی برادرش و دیگری خویش او بود کرده ، اول غروب رفتند .

روز پنجشنبه ۲۵ صفر [۱۳۲۷] - امروز حوالهٔ چهل و شش تومان از کرمان برایم آمد . رفتم بازار اراده دادم ، نکول کردند . گفتم : نکولی آن را بنویسید . گفتند : روز شنبه بیایید که باز دقتی در نشانی آن بشود ، آن وقت یا می‌دهیم یا نکولی می‌نویسیم . بازارها بسته بود ، مگر چند دکانی که باز بود .

می‌گویند دولت سنگرهای محکم می‌سازد از آن جمله در قزاقخانه و اطراف آن به‌صورت برج ، سنگر می‌سازند . طرف عصر حاج محمد حسن‌خان آمد و گفت : می‌گویند نایب‌السلطنه ، صدراعظم شده است . اول مغرب آقا میرزا کاظم‌خان کرمانی آمد و گفت : شنیدم که رشتی‌ها و اصفهانی‌ها قرار گذاشته‌اند که ۲۷ در طهران حاضر شوند و نیز بعضی مذاکرات نمود .

امروز آقا سید حسین مصدق آمد و صحبت از زمان مشروطیت شد . از آن جمله گفت : من و آقا سید رفیع و حاج میرزا جواد ، صد و پنجاه تومان نقد و صد و پنجاه



تومان قبض ، از اقبال الدوله گرفتیم که بد از آقا سید عبدالله بگویم ، لذا در انجمن آذربایجان ، اول از مشیرالسلطنه وزیر داخله بد گفت ، بعد مطلب را رسانید به اینکه يك مرض بد در میان ما می باشد و آن بود [ن] رؤساء مستبد در میان ما [است] تا این جماعت مستبد در کار باشند امیدی به این مشروطیت نیست . بعد از آن آقا سید رفیع برخاست و گفت : حاج آقا گفت که يك مرض داریم ولی من می گویم دو مرض داریم : یکی بودن رؤساء جسمانی و دیگر این رؤساء روحانی ؛ و کلام را کشید به حالت آقای آقا سید عبدالله و گفت آنچه گفت . شب را رفت منزل اقبال الدوله ، صد و پنجاه تومان دیگر را گرفتم ، پنجاه تومان را دادیم به میرزا جواد ، و پنجاه تومان را من برداشتم ، دوست تومان را آقا سید رفیع برداشت . فردای آن روز ، طلاب مدرسه صدر از آقا سید رفیع عقبه کردند ، آقا سید عبدالله فرستاد عقب آقا سید رفیع و من با او رفتم ، خیلی گله کرد ، آخرش گفت : حالا که به من بد گفتید ، آیا پول خوبی از طرف گرفتید یا نه ؛ بالاخره گفت : آقا سید رفیع باید يك مسافرتی بکنی و چند مدتی در طهران نباشی و الا طلاب مدرسه صدر تو را راحت نمی گذارند ، و مرا هم اذیت می کنند . بالاخره جناب آقا يك سفارش به آقایان اصفهان نوشت و با هم دو روز دیگر رفتیم به اصفهان باری قدری مصدق از آقا سید عبدالله و فتوت او تعریف کرد ، ولی این حرکات وطن خواهان باعث شد که ما را به این حال نشانیدند .

روز جمعه ۲۶ صفر [۱۳۲۷] - امروز طرف صبح جناب آقا شیخ غلامحسین پسر عبدالله خان ناظر معیر الممالک آمد بنده منزل . مدتی در مشهد مقدس بوده است . از حالات جناب آقا میرزا سید محمد پرسیدم ، گفت : مانند سابق و بهمان حالت بد سلوکی باقی است ، در يك مجلس هم از دولت و هم از ملت بد می گفت ، از مشروطیت تعریف می کرد ، ولی از مجلس و و کلاء بد می گفت .

آقا شیخ غلامحسین گفت : مسموع افتاد که تبریز [ی] ها ارومیه را محاصره کرده و محتشم السلطنه تلکراف کرده است که تکلیف چیست . و هم گفت که شبها خیلی شلوغ است ، این سربازها به خانه های مردم می ریزند و بی عفتی و بی ناموسی می کنند . از جهت سنگرهای قزاقخانه ، گفت خود دیدم که مشغول بنای آن بودند .

روز شنبه ۲۷ صفر ۱۳۲۷ - امروز طرف صبح را رفتم بازار ، به اداره جهانیان ، براتی داشتم نکول شد ، بعد رفتم در مدرسه صدر از آقا شیخ صادق ، کاغذ و پاکت گرفته ، صورت تلکرافی نوشتم به کرمان . از آنجا رفتم به تلکراف خانه و از آنجا رفتم منزل عباسقلی خان . نهار را در آنجا صرف کردم . طرف عصر را رفتم منزل آقا یحیی که تازه تغییر منزل داده بود . در آنجا آصف الممالک و آقا میرزا قاسم ادیب کرمانی را ملاقات نموده ، بعد از آن آمدم به خانه . جناب آقا سید ابوالقاسم خونساری و جناب حاج جلال

الممالک و جناب آقا سید محمد ابن مرحوم حاج سید محمد باقر عراقی که صاحب پیراهن شاه عباس بود ، آمده بودند بنده منزل ، چون نماز نخوانده بودند ، لذا آمدند در کتابخانه بنده مشغول نماز شده بودند که بنده آمدم .

آنچه مسموع شده است در امروز از این قرار است : در خانه عباسقلی خان مذکور شد ، امین الدوله از ریاست پستخانه استعفاء داده و استعفاء او قبول شده است ( راست بوده است ) . دیگر آنکه چند روز قبل اعلیحضرت افتاده است ، شش لولی با شاه بوده خالی شده است ، ولی صدمه نرسیده است . دیگر آنکه یکی از پسرهای سردار افخم که رفته بود به فرنگستان ، مراجعت نموده ، در بین راه ملت رشت که در سنگرها بوده اند ، در هر سنگری چند شب این جوان خوشگل را مهمانی کرده و او را پذیرایی کرده اند .

در خانه آقا یحیی مسموع شد ، آقا سید ریحان الله دیروز رفته است به حضرت عبدالعظیم ، و متجاوز از سیصد نفر با ایشان مهاجرت نموده اند . دیگر آنکه حاج ملا آقا بزرگ ، پیش نماز مسجد جامع هم مهاجرت نموده است .

دیگر آنکه امروز در دربار ، مجلسی منعقد شده است و در باب مشروطیت مذاکره شده است . دیگر آنکه زنها را محرك شده اند که روز دوشنبه آتیه ، در مسجد شاه جمع شوند و هیاهو کنند که ما از بیکاری شوهرانمان به تنگ آمده ایم ، اگر مشروطیت خوب است ، پس بدهند و اگر بد است پس جواب بدهند .

دیگر آنکه بنا شده است روز سه شنبه ، در عمارت خورشید دولتی مجلسی تشکیل گردد . دیگر آنکه مستوفی نظام که منشی صاحب اختیار بود ، از تیر شش لوله خود تلف شده است . دیگر آنکه جمعی از بختیاری ها آمده اند به ورامین . دیگر آنکه اردوی دولتی را که در قم بودند احضار کرده اند . دیگر آنکه ارشدالدوله زنده است ، تیری به پای او خورده ولی خطری ندارد .

اصفا الممالک خیلی بدگفت از ملت و مذمت کرد از مشرکاء . بنده و ادیب کرمانی هم از روی احتیاط ، گاه گاهی حرفی می زدیم ، خداوند این جوان را هدایت فرماید . روز يكشنبه ۲۸ صفر ۱۳۲۷ - امروز دو ساعت و ربع به ظهر مانده تحویل شمس به برج [ حمل ] شده است . و برای بودن قتل ، توپ تحویل را نینداخته و جشن تحویل گرفته نشد .

طرف عصر را رفتم منزل جناب آقا یحیی و جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی . آقا سید ریحان الله با جمعیت بسیاری رفته است به حضرت عبدالعظیم ، خدام آستانه ، خیلی صدمه و اذیت وارد می آورند به احرار . شیخ فضل الله هم خیال دارد برود به حضرت عبدالعظیم و از اعمال خویش نادم شده است ، پیغامی داده است برای آقا سید ریحان الله که من می خواهم شما را ملاقات کنم . آقا سید ریحان الله جواب داده است : می دانم چه مقصود